

.....
أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ وَأَلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا وَجَمِّعِ الْمُشْتَغَلِينَ وَارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

عرض شد که بحثی را که مرحوم نائینی قدس الله سره خب فرمودند و بحث خوبی هم هست، اگر شک بشود در رجوع قید به هیئت یا به ماده، در آنجا باید چه کار کرد؟ ایشان اولاً فرمودند به اینکه یک تصویری هست که بازگردیم به اطلاق هیئت. لکن اطلاق هیئت اگر بخواهیم اخذ بکنیم، دو تا تقیید می‌آید. چون اگر هیئت تقیید شد، خود ماده هم تقیید می‌شود. مثل همین مثال معروف آقایان در مورد حج. اگر گفت «حج مستطیعاً»، حالا غیر از اینکه کلمه مستطیعاً شاهد بر این است که به ماده باز می‌گردد، که ایشان گفت مثل «صلي متطهراً»، اگر فهمیدیم، حالا غیر از کلمه حدی «يجب عليك الحج» و «يجب ان تكون مستطيعاً». نمی‌دانیم حالا این قید به هیئت «يجب عليك الحج» می‌خورد یا به حج می‌خورد، به «يجب» می‌خورد یا به «حج» می‌خورد.

اگر به «يجب» خورد، هیئت که، خب اینجا که هیئت نیست به معنای اسمی، اینجا به معنایش وجوب مشروط است. اگر به حج خورد، معنایش این است که ماده مشروط است. فرقی این است. آن وقت اگر هیئت مشروط شد، یعنی وجوب مشروط شد، خواهی نخواهی حج هم مشروط می‌شود. وجوب مشروط شد، قید به ماده هم می‌خورد. اما اگر قید به ماده خورد، فقط به ماده خورده، به هیئت نخورده است. پس دوران امر می‌شود بین کثرت تقیید و قلت تقیید. اگر به هیئت خورد، دو تا تقیید است. اگر به ماده خورد، یک تقیید است. چون دوران امر بین این دو تا می‌شود، در اینجا به اصطلاح می‌توانیم تمسک به اطلاق هیئت بکنیم؟ بگوییم اطلاق هیئت مقدم است و لذا ماده مثلاً تقیید می‌خورد؟ یا به عکسش بکنیم؟ راهی هست یا نه؟ ایشان متعرض این نکته شده است.

آقایان یک بحثی دارند، چون دوران امر بین اطلاق و تقیید است، آن اطلاق را ما مقدم می‌کنیم، یعنی اطلاق هیئت مقدم می‌شود. ایشان می‌خواهند بگویند نه، اینجا دوران امر بین اطلاق و تقیید نیست، دوران امر بین متباینین است، دو تا تقیید است، یا این است یا آن است. از یک سنخ واحد نیستند. این را ایشان می‌خواهند توضیح بدهند.

توضیحشان هم این طور است که ایشان که فرمودند، بله، بله، «إِذْ لَا يُمَكِّنُ إِبْطَاقُ الْمَادَّةِ مَعَ... وَ هَذَا مَعْنَى مَا دَلَّ عَلَى أَنَّ اشْتِرَاطَ الْوُجُوبِ بِشَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى اشْتِرَاطِ... إِذْ تَقْيِيدُ الْمَادَّةِ لَا يَسْتَلْزِمُ تَقْيِيدَ الْهَيْئَةِ». پس بنابراین برای اینکه به اصطلاح تقیید هیئت بکنیم، مستلزم این است که دو تا تقیید بیاورد، آن یکی تقیید بیاورد، یک تقیید مقدم بر دو تا تقیید است، اطلاق هیئت.

ایشان، آن وقت این از این طرف، ایشان می‌گویند که اطلاق، یعنی هیئت یک مشکل دارد، و آنکه اگر اطلاق هیئت کردیم دو تا تقیید می‌آورد، آن یکی، یعنی اشکال سر این است که نمی‌توانیم به اطلاقش عمل بکنیم، چون مستلزم...

یکی از حضار: این اختلاف معنا هم سرایت می‌کند، مثلاً در یک حالت بگوییم مثلاً مفهوم ندارد، در یک حالت دارد یا نه؟ فقط بحث علمی است؟

آیت الله مددی: نه، ربطی به مفهوم، از بحث مفهوم خارج شدیم. بحث مفهوم نیست.

یکی از حضار: شک کنیم یعنی...

آیت الله مددی: در بحث واجب و مشروط است، مطلق و مشروط. بحث مفهوم نیست. بحث مفهوم تمام شد. این بحثی که هست، بحث واجب مطلق و مشروط است، چطور بشناسیم واجب مطلق است یا واجب مشروط است؟

یکی از حضار: اگر واجب مشروط شد، آن وقت...

آیت الله مددی: مشروط شد به قید استطاعت، بدون استطاعت نیست. اما اگر مطلق شد، چه استطاعت باشد چه نباشد، واجب هست. فرق نمی‌کند. یعنی بالفعل هم همین طور است. الانش هم این شک هست دیگر الان. آیا وجوب حج مطلق است یا وجوب حج مشروط است؟ فتوای اصحاب بر این است که وجوب حج مشروط است.

یکی از حضار: ثمره عملی هم دارد؟ مثلاً اگر...

آیت الله مددی: بله، الان دارم عرض می‌کنم. فتوای اصحاب بر این است که وجوب مشروط است.

یکی از حضار: یعنی قبل از آن طلب نمی‌خواهد.

آیت الله مددی: و لذا اگر بدون استطاعت رفت، باید دو مرتبه استطاعت پیدا کرد، انجام بدهد. این وجوب مشروط است. الان فتوا بر این است دیگر الان. اگر بدون استطاعت حج رفت، بعد مستطیع شد، حج را انجام بدهد. «ولو حج متسکعاً». اما اگر هیئت اطلاق داشت، ولو متسکعاً رفت، حجتش درست است. که ما هم عقیده‌مان همین است. اگر اطلاق داشت، وجوب اطلاق داشت، مثل اطلاق امر صلاة. امر صلاة اطلاق دارد، شما خب با وضو باشید، با وضو نباشید، اطلاق دارد. بله نسبت به وقت اطلاق ندارد.

شما الان امر به صلاة ظهر ندارید. بگوییم الان امر به صلاة ظهر هست، چه بخواید وقت داخل شده باشد، چه نشده باشد. نه، خب امرش بعد از دخول وقت است. چرا؟ چون زوال امر، قید غیر اختیاری است. قید غیر اختیاری حتماً به هیئت می خورد. زوال قید غیر اختیاری است. اگر قید غیر اختیاری شد، حتماً به هیئت می خورد، به ماده معنا ندارد بخورد. می خورد به هیئت. یعنی الان شما وجوب ندارید. اما ما، یعنی وجوبش به این است که زوال محقق بشود.

استطاعت، حج هم از این قبیل است، مثلاً به استطاعت، نسبت به استطاعت، یا نه؟ چون استطاعت امر اختیاری است خب. حج هم از این قبیل است یا نه؟ حج وجوبش مطلق است. یعنی وجوبش مشروط است به زوال بود. این مشروط نیست، مطلقاً یعنی وجوب دارد، شما چه مستطیع باشید، چه مستطیع نباشید، به اصطلاح حج بر شما واجب است.

و این، البته عرض کردم مشکلی که ما با آقایان داریم سر این نیست، سر، از نظر خود ظاهر آیهی مبارکه نیست: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ» آقایان امر حج را، وجوب حج را از آیهی مبارکه گرفتند: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا». ما وجوب حج را از «وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» گرفتیم، اصلاً تفکرمان سرش این است. آن «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» توی مقام وجوب حج نیست، مفروغیت وجوب حج است. در مقام انشاء وجوب حج نیست.

چون عرض کردیم آن سیاق آیه مبارکه در بیان فرق بین مسجدالاقصی و مسجدالحرام است. یهود می گفتند مسجدالاقصی مبارک‌تر و مقدم است. خب آیات قرآن دلیل بر این است که مسجدالحرام است و لذا فرق‌ها را در اینجا در آیهی مبارکه بیان می کند. اولاً «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ» ببینید این فرق اول است، «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ». این بیت للناس یعنی مسجد، اول مسجد «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لِلَّذِي بَنَاهُ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ». آن مکه است، نه الاقصی. «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ»، شواهد روشنی وجود دارد که مسجدالحرام بر مسجدالاقصی مقدم است. «مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ». وجود مقام ابراهیم خودش شاهد است. یعنی شاهد بر این است که مسجدالحرام را حضرت ابراهیم ساخته، آن برای سلیمان است، مال متأخر از حضرت ابراهیم است. شواهد بر این است خب.

این خود مقام ابراهیم، «مقام» اسم مکان است، محل ایستادن. چون دیوار را که می بردند بالا، بناها هستند، این طوری بشکه زیر پایشان می گذارند، سنگ، نردبان می گذارند که بالای دیوار را بچینند. یک سنگی گذاشته بودند که حضرت رویش می ایستادند و دیوار را می چیدند. مقام به این معنا، محل قیام حضرت. حضرت رویش می ایستادند برای اینکه دیوار کعبه را ببرند بالا. خب این مقام ابراهیم و لذا عرض کردیم مقام ابراهیم متصل به دیوار کعبه بود. مقام این طور باشد. معنا نیست که مقام آنجایی که الان هست، اینجایی که الان هست که

.....
نمی‌شود دیوار کعبه را ساخت. مقام متصل به دیوار بود. در زمان عمر آوردند عقب، بعد آوردند عقب. لکن این کار را اهل بیت اجازه دادند. و لذا طواف هم بین مقام و بیت شد. بنا بر مشهور، البته شرح مفصلی راجع به آن روایت دادیم. متن آن روایت، عرض کردیم که آن از روایات نادری است که کلهش مدرج است، یعنی کلاً کلام خود محمد بن مسلم است، روایت نیست اصلاً. روایت حریر از محمد بن مسلم است، «قال: قال». این قال محمد بن مسلم، کلام محمد بن مسلم است. اصلاً این حدیث را کافی هم آورده این حدیث را تصادفاً. یک توضیحاتی عرض کردیم، کتاب حریر متأسفانه در نقل‌هایی که دارد یک مقدار حدیث مدرج دارد. مقدارش واضح نیست. لذا آقایان، مرحوم کلینی نظر مبارکش این بوده که این حدیث است. نظر ما این است که این حدیث نیست، نه.

یکی از حضار: معذرت می‌خواهم آقا اگر مقام طبق فرمایش شما تاریخی متصل به خانه کعبه بوده، بعداً به امر حضرت اجازه ائمه آمده فاصله گرفته،

آیت الله مددی: نه ائمه تصدیق کردند.

یکی از حضار: اهل سنت تقریباً مورد قبول می‌شود که می‌گویند لازم نیست بین این دو تا، مقام این مقام...

آیت الله مددی: خب روایت صحیح هم داریم که لازم نیست.

یکی از حضار: شما الان دارید...

آیت الله مددی: روایت صحیح الان، این روایت حریر که داریم، این روایت حریر است که می‌گوید باید بین مقام و بین کعبه باشد. روایات دیگر داریم که نه، لازم نیست. شرط نمی‌کند در این بین این. الان هم عده‌ای دارند کم کم عوض می‌شود، می‌گویند دورتر هم می‌شود. خارج از مقام هم می‌شود. به اصطلاح خارج از مطاف هم می‌شود.

یکی از حضار: کمک می‌کند، یعنی متصل بودن کمک می‌کند...

آیت الله مددی: کمک می‌کند. این شاهی است، در این بحث هم نمی‌خواهم وارد بشوم الان.

علی ای حال شرح آیه را می‌خواستم عرض بکنم. «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا». این فرق دیگر این است که مسجدالاقصی امن نیست، مسجدالحرام امن است. اصلاً مسجدالحرام امن است، مسجدالاقصی امن نیست. می‌گوییم این شواهد فرق بین مسجدالحرام و مسجدالاقصی است.

فرض سوم، رفتن به مسجدالاقصی، حج مسجدالاقصی واجب نیست. «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ». این فرق سوم ما بین مسجدالحرام و مسجدالاقصی است. مسجدالاقصی حجتش واجب نیست رفتن آنجا. یهودی‌ها هم واجب نمی‌دانند. اما مسلمان‌ها، حتی قبل از اسلام، از زمان حضرت ابراهیم.

عرض کردم الان در تورات، این را چند دفعه عرض کردم، اینجا ابراهیم لافاران الان چاپ شده است، من اولین نسخه‌ی ترجمه عربی تورات را دیدم، هزار و هشتصد میلادی، هشتصد و هشتاد و هفت، هشتاد و هشت، تاریخش الان در ذهنم نیست. حجتش هم از این بزرگ‌تر است، از آن بزرگ‌ها نیست، از این بزرگ‌تر است، پالتویی به آن می‌گویند چه بهش می‌گویند. حجتش از این بزرگ‌تر است، از این کتابی که دست من است. این اولین ترجمه عربی تورات است. دیدم به چشم خودم دیدم. یکی از دوستان تهیه کرده بود، منزلش رفته بودم، درآورد دیدم.

اصلاً آنجا تصریح دارد: «و جاء ابراهيم الى مكة». کلمه «مکه» آمده است. بعد کلمه «مکه» را برداشتند، عوضش کردند. والا در تورات اصلی که ترجمه شده به عربی، آن تورات، جای ابراهیم، این مسلم است که انبیا کذا، در روایات ما زیاد، در روایات ما که حج موسی، حج عیسی، که اینها، و این یک مقداری به خاطر این مقاماتی که در مثل رود فرات پیدا شده، در مسجد کوفه، این مسجد کوفه آن وقت کوفه شهر نبود آن وقت کوفه زمان انبیا و سابقاً که شهر نبود. شهریت یعنی اصولاً گذاشتن اسم کوفه از زمان عمر است اصلاً. یعنی «کوفة الجند»، یعنی پادگان ارتش، پادگان ارتش بود. به خاطر همان توصیه‌ی امیرالمؤمنین بود که برای رسیدن به جبهه یک پادگان، منطقه وسط باید بگذاریم که نیروها از مدینه بیایند آنجا، از جنگ هم مجروحین بیاورند آنجا. این شد کوفه، کوفه وسط شد. می‌آمدند از کوفه، از کوفه می‌رفتند به میدان جنگ. این ترتیبش این بود. سر کوفة الجند که پادگان درست شد، سر اینکه کوفه هم، اهل کوفه می‌گویند وفا نمی‌کنند، چون این اصلاً حالت شهری و یگانگی شهری نداشت. سربازها هر کدام از یک جایی بودند. ارتباطی با هم نداشتند. اصلاً طبیعت این شهر بر این بود که ارتباط بین این افراد نباشد. طبیعت پادگان بین اینهاست. ارتباط شهری نیست. این سرش این شد. بعد هم عشایر آمدند، بدتر شد. هر کسی به فکر عشیره‌ی خودش بود. انقلاب علی اعقابکم گفتیم، رجوع به نظام عشایری شد. نظام عشایری در عرب بود، هنوز هم هست، خیلی قوی است، هنوز هم خیلی قوی است. اصولاً یک اصطلاحی به کار می‌برند که عشیره برای فرد عرب مثل دریا برای ماهی است. اصلاً انسان عربی بدون عشیره زندگی نمی‌کند. حالا الان زندگی می‌کند، عده‌ای از اعراب بدون عشیره. لکن عرب اولیه بدون عشیره زندگی نمی‌کرد. اصلاً نمی‌شد زندگی بکند. زندگی برایش تلخ می‌شد. و الی آخر مطالب تاریخی که هست.

حالا از این خارج نشویم، بازگردیم به کلام خودمان. غرض اینکه ایشان می‌فرماید اگر قید برگشت به هیئت، می‌شود به اصطلاح دو تا تقیید می‌شود و این تقیید نمی‌شود و این کثرت تقیید درست نیست. پس کثرت تقیید اگر درست نشد، خواهی نخواهی اطلاق هم نمی‌شود. یک بحثی دارند که اگر در جایی تقیید ممکن نشد، اطلاق هم ممکن نیست.

لذا ایشان بعد می‌فرماید: «ولکن لا یخفی ما فیه، لأن التقابل بین الاطلاق و التقیید». این تقابل بین اطلاق و تقیید را که یک بحث مستقلی است دیگر، می‌خواهیم در این معطل نکنیم، امروز باید بحث بکنیم، بگذاریم. عرض کردیم مرحوم آقای خویی مخالفند عده‌ای هم باز تفصیل دیگر بعد از آقای خویی دادند. آقای خویی تقابل تضاد یا تناقض می‌دانند در ذهن نیست یکی از این دو تاست. ظاهراً تناقض است ایشان. لذا می‌گفتند اگر تقیید ممکن نشد، اطلاق لابد منه. نه اینکه اگر تقیید ممکن نشد، اطلاق هم نداریم. ایشان مبنایش این بوده است.

عرض کردیم بعدها اضافه کردند که تقابل بین اطلاق و تقیید در مقام ثبوت این طور است، در مقام اطلاق اثبات این طور است. عرض کردیم این مباحث ظاهراً مقداری زیادی باشد. اولاً در مقام ثبوت و اثبات در اطلاق معنا ندارد. اطلاق مطلب ظهورات لفظی است. جای ثبوت ندارد، بحث ثبوت نیست. مضافاً به اینکه عرض کردم خدمتتان، ما دو تا اطلاق داریم، بلکه بعدها هم اطلاق مقامی اضافه کردند. حالا نمی‌خواهم انواع اطلاق را بگویم. یک اطلاق، اطلاق لفظی است که این همان اطلاق به اصطلاح بدوی است به اصطلاح. مثلاً «أحل الله البیع»، «بیع» اطلاق دارد، شامل انواع «بیع» می‌شود، «بیع» فضولی، غیر فضولی، همه را شامل می‌شود. لفظش. این اطلاق، اطلاق لفظی است، اطلاق افرادی است. اصلاً یک بحثی هم دارند خودشان که آیا اطلاق یک معنای افرادی است، یک معنای تصویری است یا یک معنای تصدیقی است، یک معنای به اصطلاح ترکیبی است. این اطلاق افرادی است. این اطلاق افرادی همان اطلاق لفظی است، همان اطلاق لغوی است. عموم هم همین طور است. عموم هم دو تا داریم. یک عموم لفظی داریم مثل «أکرّم العلماء». عموم دارد، شامل همه می‌شود. این عموم لفظی شامل همه می‌شود.

لکن یک عموم قانونی داریم، یک اطلاق قانونی داریم، این اطلاق تصدیقی است. آن عموم هم تصدیقی است. اشکالی که آقایان اخباری‌ها در باب عمومات و اطلاقات کتاب دارند، اشکالشان این است. این چون روشن نشده، ایشان، اینها می‌خواهند بگویند که کتاب اطلاق لفظی دارد اما اطلاق قانونی ندارد. روشن شد؟ ما چه می‌گوییم؟ ما می‌گوییم آیهی مبارکه در مقام اصل تشریع است. یا اگر، چون آیه می‌گوییم اصل تشریع است، آیه را بگذاریم کنار، می‌گوییم در مقام اهمال است.

یک دفعه مقام اجمال است، یک دفعه مقام اجمال است، یک دفعه مقام بیان است. لکن به احترام آیه‌ی مبارکه بگوئیم آیه در مقام اجمال است، خوب مناسب آیه نیست. می‌گویند آیه در اصل تشریع است. یعنی چه در اصل تشریع است؟ یعنی ناظر به این نیست، وقتی گفت «أحل الله البيع»، ناظر به این نیست «بیع» عربی باشد، فارسی باشد، فضولی باشد، اینها، ناظر به این معنا نیست. خود «بیع». اطلاق افرادی. روشن شد؟ مقاله‌ی اخباری‌ها، چون مقاله‌ی اخباری‌ها متأسفانه خودش هم شاید خوب شرح ندادند، بنده بهتر از خودشان شرح می‌دهم.

اینها می‌خواهند بگویند البته عرض کردم در بین مثل مرحوم نائینی و دیگران اشکال می‌کنند که چرا شما کتاب را گفتید نسبت می‌دهید به اخباری‌ها که عموم سنت را قبول می‌کنید مثل المؤمنون عند شروطهم لکن عموم کتاب را قبول نمی‌کنید مثل اوفوا بالعقود، عموم کتاب را قبول نمی‌کنید، عموم سنت را قبول می‌کنید، عرض کردم این شاید طایفه‌ای از اخباری‌ها ملا محمد امین در فواید مدنی تصریح می‌کند می‌گوید نه اطلاق کتاب حجت است، نه اطلاق سنت. سنت هم همین‌طور است دیگر. غرض این اشتباه روشن بشود. یک اشکالی کردند به اخباری‌ها که، اخباری‌ها می‌گویند هر دو عموم حجت نیستند. چه عموم در کتاب باشد، چه عموم در سنت باشد، باید با شرح ائمه روشن بشود. روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟ باید با بیان ائمه روشن بشود که آیا عموم اراده شده یا عموم اراده نشده است.

حالا ما می‌گوییم اصطلاحاً در مقام اجمال است. اجمال که مناسب با شأن روایات و آیات مبارکات نیست، اینها تعبیر می‌کنند این سنت ناظر به اصل تشریع است. یعنی، معذرت می‌خواهم، این یک لفظ عام است. عموم اصولی، عموم به اصطلاح قانونی که ما می‌گوییم قانون که ماده است، عبارت از «قضية كلية صيغت لأجل بيان موارد رجوع الشك إليها». درش این نکته هست، دقت کنید. این را صاحب کفایه خیال کرده لفظ عموم هم باید مقدمات حکمت بخواند. نه، نکته‌اش این است، نه نکته‌اش آن نیست که ایشان تصور کرده. چون این تقریباً بیان، من جای دیگر، ندیده‌ام، شاید فقط ما بگوئیم که حرف اخباری‌ها هم روشن بشود.

یعنی نکته‌ی در باب عموم این است که قضیه به این باشد که برای بیان موارد شک به آن رجوع بشود. لذا در مباحث عام و خاص توضیحش را عرض کردیم. توضیح دادند، چه شکی را به عام مراجعه می‌کنیم؟ اصلاً شک در شبهات مصداقیه به عام مراجعه نمی‌شود کرد. دقت کردید؟ این انواع رجوع موارد شک به عام را، آن نکته‌ی فنی‌اش این است. یعنی اگر بخواند عموم قانونی باشد، باید جواری باشد که موارد شکی به آن رجوع کنیم. حالا اگر عمومی بود قانونی بود و بنا بود موارد شکی به آن رجوع بکنیم، چه شکی را به او می‌شود رجوع کرد؟ این خودش یک مطلبی است از مطالب.

مثال هم زد، مثلاً «اللهم العن بنی امیه قاطبه». مخصص اینجا عقلی است، عقل می گوید انسان مؤمن لعن نمی شود. حالا می شود نسبش از بنی امیه باشد، مؤمن هم باشد. آدم خوبی هم باشد. فرض کنید متقی هم باشد. پس «قاطبه» شامل این مؤمن نمی شود، این به حکم عقل است، مخصص عقلی است. حالا اگر شک کردیم فلان شخص که از بنی امیه است و بعضی کارهایش خوب است، مؤمن هست یا مؤمن نیست، بگوییم «اللهم العن بنی امیه قاطبه» حکم می کند که ایشان مؤمن نیست. ببینید این شک را می خواهیم برداریم. مثلاً شک می کنیم عمر بن عبدالعزیز مؤمن هست یا مؤمن نیست؟ از بنی امیه هست، اما خب خیلی کارهای خوب هم دارد، درست شد؟ اگر مؤمن باشد، شک شاملش نمی شود. اگر مؤمن نباشد، شک شاملش می شود دیگر، «قاطبه» شاملش می شود. حالا شک کردیم که ایشان مؤمن هست یا نه؟ خب دقت کنید، می خواهیم این شک را برداریم. بگوییم با «اللهم العن بنی امیه قاطبه» می گوئیم این شامل عمر بن عبدالعزیز می شود، پس مؤمن نیست، پس مؤمن نیست. دقت کردید چه می خواهیم بگوییم؟ این شک را با عام نمی شود برداشت.

یعنی با «اللهم العن بنی امیه قاطبه» نمی شود اثبات کرد که مثلاً عمر بن عبدالعزیز مؤمن نیست. این را نمی شود اثبات کرد. روشن شد؟ سنخ شکی را که ما به عام مراجعه می کنیم، این هم در کتب اصولی ما آمده است، یعنی در کتب اصولی ما موارد شکی را که ما به عام مراجعه می کنیم، این در باب عام. در باب مطلق هم همین طور. مطلق، چون بعدش ایشان هم دارد، شمول،

یکی از حضار: اینکه هست اطلاق مقتضی است مانع هم که اینها خارجش کرده باشد نیست چرا

آیت الله مددی: اینها به درد کار قانونی نمی خورد مقتضی و مانع و اینها را بگذارید کنار، بحث سر ظهورات لفظی است.

در باب عرض کردیم ما چون بعدش ایشان می گوید فارق اساسی ما بین اطلاق و ما بین عام هم در این است در باب اطلاق نظر روی طبیعت و ماهیت است در باب عام نظر روی افراد است، فرقی این است. در باب مطلق، «أحل الله البيع»، نظرش رو طبیعت «بیع» است. «بیع» حلال است. وقتی این طبیعت، چون به اصطلاح آقایان به اصطلاح صدق طبیعت بر افراد متساوی الاقدام به قول آقایان. یعنی بیع بر همه اقسام بیع به نحو واحد صدق می کند. أكرم العالم، ده تا عالم ما در شهر داریم، برده تا عالم به نحو واحد صدق می کند. این را به آن می گویند تقیید، اطلاق.

اما اگر گفت أكرم علماء البلد، این می شود عام. علماء البلد خودش ناظر به افراد است. صاحب کفایه می گوید باید مقدمات حکمت بیاید که ناظر به افراد، می گوئیم نه نمی خواهد مقدمات، اصلاً لفظ عام برای همین است. فارق اساسی ما بین عام و مطلق این است. در مطلق ناظر به افراد نیست. چون صفحه بعدی می آید، حالا به درد صفحه بعدی می خورد اگر فردا امروز که نرسیدیم، فکر نمی کنم برسیم.

در مطلق ناظر به افراد نیست. یک اصطلاحی آمده است که می‌گویند مطلق دو قسم است، چون خود مرحوم نائینی هم بعد می‌گوید، مطلق شمولی داریم، مطلق بدلی داریم. اگر گفت اکرم العالم، این را می‌گویند این مطلق شمولی است. یعنی چه؟ یعنی همه علما را می‌گیرد. هر عالمی که در شهر باشد، صدق می‌کند اکرم العالم. اما اگر گفت لا تکرّم، مثلاً گفت اکرم عالماً، این عموم، به معنای می‌خواهم، این اطلاق بدلی است، اطلاق شمولی، اولی اطلاق شمولی. لفظ من جابه‌جا شد. یک کمی بی‌حالم هستم.

اگر گفت اکرم العالم، این اطلاق، اطلاق شمولی است. مثل أحل الله البيع، این را شمولی می‌دانند. یعنی بر همه افراد عالم صدق می‌کند. هر فردی که عالم باشد، چرا؟ چون متساوی، چون طبیعت متساوی، قابل انطباق است متساوی الصدق است بر جمیع افراد، جمیع افراد را به یک نحو واحد شامل می‌شود، حالا یک عالم در شهر لبنانی است، یکی ایرانی است، یکی عراقی است همه عالمن دیگر فرق نمی‌کند این بر هر چه انطباق متساوی الاقدام است به قول آقایان، نسبت به افراد به نحو واحد است، همه را می‌گیرد.

به خلاف، مثلاً اگر گفت اکرم عالماً، عالماً بدلی است، نه اطلاق شمولی، اطلاق بدلی است. می‌گفتند اطلاق هم دو جور است، همچنان که عموم هم دو جور است. عموم شمولی داریم، عموم بدلی داریم و البته عموم را سه قسمت کردند، عام مجموعی هم داریم، عام شمولی، مجموعی و بدلی. عرض کردیم عام مجموعی، عام نیست، اشتباه شده است، توضیحاتش در محل خودش است.

ما مطلق دو قسم داریم: مطلق شمولی مثل اکرم العالم، مطلق بدلی مثل اکرم عالماً. یک عالم اکرام کرد، کافی است. این یا آن یا آن، این می‌شود بدلی. عرض کردیم این مطلبی که آقایان گفتند این مطلب درست نیست. مطلق، مطلق است، شمولی و بدلی ندارد. اصلاً مطلق ناظر به افراد نیست که شمولی و بدلی باشد، سر مطلق این است. این فارق اساسی بین مطلق، روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟ فارق اساسی ما بین مطلق و عام در همین است. در باب عام چون نظر به افراد دارد، ممکن است افراد را به نحو شمولی دیده، به نحو بدلی دیده. اما در باب مطلق، نظر به افراد ندارد اصلاً روشن شد؟ وقتی نظر به افراد ندارد، معنا ندارد شمولی و بدلی. نظر به افراد ندارد. لذا مطلق دائماً یک قسم است. حکم رفته روی طبیعت.

بله، یک چیز دیگری هست، یک قرائن خارجی می‌آید، یک نکته‌ی خارجی می‌آید که این را تعیین می‌کند. این چون بحث لطیفی است، خودش فی‌نفسه خیلی جالب است، چون حالا برای بحث آینده است، دیگر ما فردا را هم نخوریم، تکرارش نمی‌کنیم. الان حالا امروز بگویم. این خودش خیلی تأثیرگذار است. این یک نکته‌ی اساسی است که آقایان دقت نکردند.

مثلاً، الان ما قلّد... فرض کنید قلّد المجتهد داشته باشیم، صدّق العادل، ببینید؟ لسان‌ها هر دو یکی‌اند دیگر. هر دو هم به اصطلاح مطلق‌اند. اما بنایشان به این است که صدّق العادل شمولی است. یعنی چه شمولی است؟ یعنی این عادل را تصدیق کن، آن یکی را تصدیق کن. حالا این عادل گفت درب حرم بسته بود، تصدیقش کن. آن عادل گفت درب حرم باز بود، تصدیقش کن. لذا تعارض پیدا می‌شود. سرّ پیدا شدن تعارض این است که اینها شمولی‌اند. چون افراد را، هر فردی که برایش قابل صدق باشد، متساوی‌الاقدام است، مطلق نسبت به انطباقش بر آنها متساوی است، بر این هم صدق می‌کند، بر آن هم صدق می‌کند.

اما اگر گفت قلّد العالم، یعنی تو جاهل هستی، از عالم تقلید کن. از یک عالم تقلید کردی، تمام شد دیگر. لذا این را بدلی گرفتند. قلّد المجتهد را بدلی گرفتند. لکن این نکته‌اش این نیست. این نکته‌اش این است که صدّق العادل طبیعتش طبیعت به اصطلاح صرف الوجود نیست، طبیعتش وجود ساری است. نکته‌اش این نیست. به نحو وجود ساری است. هر فردی که باشد، برایش صدق می‌کند. اما قلّد المجتهد طبیعتش صرف الوجود است. این را به قرائن خارجی می‌فهمیم.

یک بحثی دارند آقایان که اگر قائل به ولایت فقیه شدیم، فقهای متعدد شد، مثلاً اولیای متعدد داریم؟ خب، همان اشتباهش مال همین است. اگر گفت ولایت للفقیه، این از قبیل صرف الوجود است، اینها اشتباه کردند. این مثل تصدیق خبر عادل نیست. روشن شد؟ این قرائن خارجی است. این نکته خیلی چون ظریف بود، دیگر گفتم حالا اینجا بگوییم. اینجا قرائن خارجی هست. حالا عبارات مختلفی آوردند. مثلاً عبارات این است: مسجدی که متولی ندارد، فقیه متولی بشود. خیلی خب. یک فقیه متولی شد، دیگر موضوع برداشته شد، مسجدی که متولی ندارد، حالا متولی دارد الان. پس اگر ما ده تا فقیه داشتیم، ده تا متولی ندارد مسجد. روشن شد؟ یک سؤال معروفی هست که اگر فقها متعارض شدند، شبهه کردند، فلان، به قول خودشان این شبهه را مشکل درست کرده است، گفت که زیرا جواب شبهه است سر باز زد، خیلی آسان است این جوابش. چرا اشتباه از کجا پیدا شده؟ این قلّد المجتهد را مثل صدّق العادل گرفتند. قلّد المجتهد از قبیل صرف الوجود است. این قرائن خارجی است. مثل ولایت. ولایت هم از قبیل صرف الوجود است.

یکی از حضار: مسجد که مشخص است اما در این قلّد المجتهد قرینه‌اش چیست؟

آیت الله مددی: مشخص است دیگر، رجوع جاهل به عالم. رجوع کرده است، دیگر به چه رجوع کند؟

یکی از حضار: آن ولایت را باید چه کار کرد؟

آیت الله مددی: ولایت هم همین طور است. صدق ولایت بر این است که متولی ندارد. وقتی متولی پیدا کرد، دیگر متولی بعدی معنا

ندارد.

صرف الوجود، یعنی چیزی، ماهیتی که فقط یک وجود اول دارد، وجود ثانی و ثالث دیگر ندارد. وجود ساری هر دو را دارد. البته مرحوم آقای خویی به اصطلاح شرط، مطلق الوجوب و الوجوب المطلق، آقای خویی تعبیر به این کرده‌اند. آن تعبیر من را برداشته‌اند ایشان. علی ای حال، صرف الوجود داریم و وجود ساری داریم. در وجود ساری بر همه افراد صدق می‌کند. روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟ خیال کردند این مطلق، مطلق شمولی است. اصلاً صدق العادل مطلق شمولی خیال کردند. چون صدق العادل همه خبرها را، اصلاً سرّ تعارض همین است دیگر. دلیل حجیت، خبر معارض را هم بگیرد. اگر دلیل حجیت، خبر معارض را گرفت، تعارض می‌شود. دلیل حجیت صدق العادل است. این صدق العادل از قبیل وجود ساری است. دقت کنید، این چون یک نکته خیلی مهمی است، این، حالا چون وقت گذشت، دیگر حالا فعلاً لا اقل این نکته روشن بشود. قبل از اینکه این مطلب امروز ایشان روشن بشود، اقل این نکته روشن بشود.

هر جا از قبیل وجود ساری بود، اینها را آقایان اسمش را گذاشتند چه؟ اسمش را گذاشتند مطلق شمولی. نه، مطلق شمولی نیست. این نتیجه‌اش شمولی است. مطلق، آها، این اشتباهشان این بوده است. چون این نحو از کلام، چون این، به اصطلاح آن ماده‌ای که هست تقلید است یا ماده رجوع به ولی امر، این یک تعبیر، نکات عقلایی دارد. این نکته، نکته‌ی عقلایی است. می‌گوید آقا اختلاف دارید، پیش قاضی برو. می‌روید پیش قاضی. باز می‌روید پیش یک قاضی دیگر. وقتی رفتی پیش قاضی، تکلیفت قاضی است دیگر، پیش قاضی دیگر معنا ندارد بروی. مگر قانون بگوید اگر شک کردی، چنین شد، چنان شد، برو یک دستگاه دیوان عالی، فلان، خود قانون قرار بدهد. آن بحث دیگری است. والا، مسئله قضا از قبیل صرف الوجود است. مسئله تقلید از قبیل صرف الوجود است. مسئله ولایت از قبیل صرف الوجود است. مسئله حکومت از قبیل، اینها همه از قبیل صرف الوجود هستند.

اما آب بیاور، آب از قبیل وجود ساری است. این آب، آن آب، آب لوله، آب، آب صدق می‌کند. این معنایش این نیست که مطلق شمولی داریم، مطلق شمولی نداریم. روشن شد این یک شبهه‌ای است که در حوزه‌های ما خیلی جاری شده است. مرحوم نائینی هم خودش بعد می‌گوید صفحه‌ی بعد دارد که این اگر مطلق شمولی باشد یا مطلق بدلی باشد. ما مطلق شمولی و بدلی نداریم، عام شمولی و بدلی داریم. چرا؟ چون اصولاً در مطلق نظر به افراد ندارد. روشن شد؟ وقتی نظر به افراد ندارد، معنا ندارد شمولی و بدلی. نظر به افراد ندارد. عام نظر به افراد دارد. چون نظر به افراد دارد، شمولی و بدلی معنا دارد. مطلق اصولاً نظر،

این که در بعضی از جاها هست، بعضی از جاها نیست، این نکته اش یک نکته خارجی است. این که شما قلّد المجتهد را مثلاً بدلی می دانید و لذا معروف و مشهور در کتب اصول، البته دلایل دیگر هم دارد، چون جزو اسرار فن است نمی خواهم بازش بکنم، معروف و مشهور در بین، یکی از، این چون خیال نکنید مطلب آسانی است دارم می گویم این مطلب خیلی پیچیده است بله من خیلی آسانش را گفتم، معروف و مشهور در بین اعلام این بود در دوران امر، در عند تعارض المجتهدین تخییر است، در عند تعارض الخبرین تساقط است. این سرش این بوده، نمی دانم ملتفت سرش شدید؟ روشن شد؟

عند تعارض المجتهدین تخییر است. چون تعارض مجتهدین، تعارض، چون تقلید مجتهد از قبیل صرف الوجود است. شما می توانید به این تقلید کنید، می توانید به آن تقلید کنید. اما در تعارض خبرین تساقط است، چون آن هر دو را می گیرد. صدق العادل هر دو را می گیرد. اما قلّد المجتهد هر دو را نمی گیرد، یک مجتهد می گیرد. یک مجتهد صدق کرد، تمام شد، می شود تخییر. می گویم این خیلی مطلب آسانی است، اما این بر اعلام هم مخفی مانده است. اصلاً، من نمی خواهم بازش کنم.

یکی از حضار: اگر دو نفر مجتهد بودند

آیت الله مددی: اگر دو نفر مجتهد بودند

یکی از حضار: به دلیل عقلی

آیت الله مددی: ها به دلیل عقلایی، این، این یک نکته ی خیلی عجیب است می گویم حتی برای اعلام هم مخفی شده که چرا در اصل اولی در باب تقلید اگر اختلاف بین دو مجتهد شد اصل اولی تخییر است، تساقط نیست، مرحوم آقای خوئی قائل به تساقط هستند، می گویم این مطلب اینقدر دقیق است مثل آقای خوئی در اشتباه واقع شدند، مرحوم آقای خوئی تقلید

لذا گفتند اگر بین این دو تا شد احتیاط بکنید این احتیاط چون تساقط قائلند، بعضی ها هم خیال کردند اینها مبنایشان چون در باب تقلید، در تعارض احتیاط است نه احتیاط نیست ملتفت نشدند ملتفت کلام آقای خوئی هم نشدند.

یکی از حضار: پس الاعلم فالاعلم دیگر

آیت الله مددی: آن بحث حالا هست در اعلمیت حالا بحث اعلم فالاعلم که نبوده، حالا فرض کنید در اعلمیت، احتمال اعلمیت در هر دو هست فرض کنید تساوی، فرض کنید فرض تساوی که آقایان می گویند، که ایشان می گوید در فرض تساوی احتیاط.

این احتیاط مبنایش این است که مثل تعارض خبرین گرفته است ایشان ، چون تقلید را هم ایشان به حساب از امارات و حجج گرفتند مثل خبر مثلاً فرق نمی کند، روشن شد ؟ فتوای مجتهد را مثل خبر اماره می دانند ، چطور در تعارض ، خیلی نکته ظریف است ، در تعارض خبرین این خیلی نکته ی من هنوز بقیه اش را نگفتم این خیلی پیچیده است البته آن وقت ، مثل اعلام که در شبهه واقع می شوند خوب باید مطلب خیلی پیچیده باشد ، آقای خوئی می گویند نه در آنجا هم مثل فتوای دو تا مجتهد مثل دو تا خبر چطور در دو تا خبر تساقط است ، در دو تا فتوای متعارض هم تساقط است لذا باید احتیاط بکنیم . اما مشهور این است که آنجا تخییر است تساقط نیست ، اصل در تعارض دو اجتهاد تخییر است نه تساقط ، اصل در خبرین تساقط است این هم یک فایده ی دیگر ، خیلی ، نکات دیگر هم دارد. همه چیز را نمی گوئیم دیگر. تازه اسرار فن همه چیز را نمی گوئیم. نکات دیگر هم دارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين